دشمن شکن

ای عقاب عرش سیر و تیزچنگ!

عرصه بر اعداء میهن کرده تنگ!

عزّتت باد ای دیار سرفراز

در مصائب بهر میهن چاره‌ساز

طی دوران تیغ نادرهای تو

گرز و پیکان بهادرهای تو

مرزها را از هجوم ناکسان

لاشخوران، نابکاران، کرکسان!

ایمن و حفظ و صیانت کرده‌اند

پاسداری زین امامت کرده‌اند!

از شبیخون حرامی زادگان

دست بَر تاراج جان بگشادگان

تشنه بر خون فوج ئُوزها و ببرها

دشت هامون کرده پُر از قبرها

هر یلی عزم خراسان کرده است

مرگ را بر خویش آسان کرده است

دامنت زآن بسته باران کرده‌ام!

شهره ات در روزگاران کرده‌ام!

کاندر آن پرورده‌ای فرزندها!

باطل السّحر بسی ترفندها!

تیغ بر فرق ستم‌گر آخته

رخش کین بر فوج بی‌زین تاخته!

خلکِ استغنا سَرِ غم ریخته

سر چو حلّاجان به دار آویخته!

زآن نشابورت نموده قتل عام

آن حرامی زادگان بی لگام!

خوانده بود آن دیو مست نابکار

از خراسان در کتاب روزگار!

گر بماند یک خراسانی نژاد

بَرکَنَد بنیاد خصم بدنهاد

یا زند نقش عدم بر زندگی

یا بُبرّد بند بندِ بندگی

یا فراز دار جان قربان کُند

یا بساط خصم دون ویران کند!

یا بکارَد لاله‌های سُرخ رنگ!

یا بشوید لکّه از دامان نَنگ

ای بلندآوازه مامِ نیک بَخت

در جهانِ علم باغ پُر درخت!

چون برم نامِ هنرمندانِ تو!

اعرجی پهنای صد میدانِ تو!

یک قلم از بلخ ارزان کرده ای!

عالمی را شکّرستان کرده‌ای!

زآن کنم غربال خالت سربه‌سر!

گام گام آکنده از گنج هُنر!